

Received: 2024/1/29
Accepted: 2024/4/19
Vol.22/No.86/Winter 2026

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
erfan.eslami.zanjan@gmail.com
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

In search of a red match (Attar's point of view about the disciple's need for the old man and Murad in the Tragedy)

Seyyed Mahmoud Hashemi Aliani, Heider Hassanlou, Mehri Talkhabi*

PhD Student, Persian Language & Literature, Zanjan Branch., Islamic Azad University, Zanjan, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran. *Corresponding Author, nastuh49@yahoo.com
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran.

Abstract

Souluk has two dimensions of mysticism and Sufism, where the theoretical dimension of souluk is discussed, mysticism will be taken into consideration, and where the practical aspect of souluk and the various spectrums of Sufism are considered, we have entered the realm of Sufism. Since the flame of the eternal lover's love strikes his soul and makes him enter the seeking phase, he has to search for the red match due to his endless efforts, in order to succeed, under the supervision of that kind hearted old man - who It has an idea like alchemy - and the attraction of the beloved, the difficult and exhausting stages of the journey in its two dimensions, spiritual and spiritual. With reference to the honorable verse, " We will show them Our signs on the horizons and within themselves until it becomes clear that it is the truth. " (Faslat/53), so that in this way, in the shadow of alchemy of the old man, he will turn the copper of his existence into gold. At the same time, in addition to the decisive role of the elder, Attar has taken a big part in the attraction of the beloved (Haq) and has made great use of the virtual love relationship between Mahmoud and Ayaz to make real love tangible.

In this article, while enumerating the common points of Attar's point of view with others regarding the need of a disciple for an elder, the points of difference between his point of view and others are also mentioned.

Keywords: Red Match, Pir Erfani, Merid and Murad, Attar Nishaburi, Tragedy Name

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۹

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱/۳۱

دوره ۲۲- شماره ۸۶- زمستان ۱۴۰۴- صص: ۳۰۷-۳۲۶

مقاله پژوهشی

در جستجوی کبریت احمر (دیدگاه عطار در مورد نیاز مرید به پیر و مراد در مصیبت‌نامه)

سید محمود هاشمی آلیانی^۱

حیدر حسن‌لو^۲

مهری تلخابی^۳

چکیده

سلوک دارای دو بعد عرفان و تصوّف است، در آن جا که سخن از بعد نظری سلوک در میان باشد، عرفان مدنظر خواهد بود، و در جایی که سخن از بعد عملی سلوک و طیف‌های گوناگون صوفیه مدنظر باشد، وارد حیطه تصوّف شده‌ایم. سالک پس از این که شعله‌ای از آتش عشق معشوق ازلی بر جان او زده می‌شود و او را وارد مرحله طلب می‌کند، باید بر اثر کوشش بی‌انتهای خویش به دنبال پیدا کردن کبریت احمر باشد، تا موفق شود، تحت نظارت آن پیر دل‌فروز - که نظری چون کیمیا دارد - و کشش معشوق، مراحل صعب‌العبور و طاقت‌فرسای سیر و سلوک را در دو بعد آفاقی و انفسی آن به استناد آیه شریفه «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ اَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/۵۳) به پایان ببرد، تا بدین وسیله در سایه کیمیا نظر پیر، مس وجود خویش را به زر تبدیل کند. در ضمن عطار در امر سلوک علاوه بر نقش تعیین کننده پیر، سهم بزرگی برای کشش معشوق (حق) در نظر گرفته و برای ملموس نمودن عشق حقیقی از رابطه عشق مجازی محمود و ایاز بهره بسیار برده است. در این مقاله که به روش تحلیلی - توصیفی تهیه شده است، ضمن برشمردن نکات اشتراک دیدگاه عطار با دیگران در مورد نیاز مرید به پیر، به نکات افتراق دیدگاه او با دیگران نیز اشاره شده است. کلیدواژه‌ها: کبریت احمر، پیر عرفانی، مرید و مراد، عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه.

۴ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۵ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول:

nastuh49@yahoo.com

۶ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

پیشگفتار

محوری ترین شخصیت در متون ادبی عرفانی پیر است، عطار در شعر خود از آن به عنوان کبریت احمر یاد می کند. این ترکیب وصفی در شعر او مشبه به یک تشبیه بلیغ اسنادی است و در بیرون از شعر عطار استعاره مصرّحه‌ای از پیر است. درباره این ترکیب چنین نوشته‌اند: «کلمه کبریت از ریشه اکدی به معنای گوگرد است. قدما بر این باور بودند که کبریت یا گوگرد چهار نوع است، یکی سرخ و شفاف لامع، و کبریت احمر نامند. و یکی زرد مایل به سبزی و آن را مصطکاوی و اصابعی نامند و یکی سفید و مسمی به گوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل به کبودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و بهترین او احمر است. گویند که کبریت احمر به غایت کمیاب است. پس از طرفی کبریت احمر، همانا اکسیر اعظم کیمیاگران است که با آن مس به طلا تبدیل می‌شود و از سویی دیگر نماد هر چیز کمیابی است، چنان‌که ضرب المثل شده است: اعزّ من الکبریت احمر. به همین معنا در ردیف عنقای مغرب است، چنان‌که در سندبادنامه چنین آمده است: آری خوشدلی عنقای مغرب و کبریت احمر و زمرد اصغر است. یعنی خوشدلی بسی کمیاب است. این کبریت احمر چندان نایاب بوده است که زکریای رازی اسمش را شنیده، ولی هرگز به عمر خود آن را ندیده بود» (علاّس، ۱۳۹۹: ۲۸-۲۷).

حال که در جریان معنی لغوی کلمه قرار گرفتیم، باید دید که اهل تصوّف چه مفهومی را از این ترکیب برداشت می کنند: نزد ابن عربی و شاگردان بلافصل وی نظیر سودکین، کبریت احمر رمزی از تجلّی نور احمر است که مانند اکسیر همه چیز را طلای خالص گرداند. این نور در انسان کامل است و هر کسی باید در جست و جوی آن باشد. کبریت احمر نماد انسان کامل است که با حضور وی، مس وجود آدمی تقلیب به ذهب ابریز می گردد.

سینه او بحر اخضر آمده‌ست	پیر ره کبریت احمر آمده‌ست
خواه پاک و خواه گو ناپاک میر	هر که او گحلی نساخت از خاک پیر
راهرو را می‌باید راهبر	راه دور است و پرافت ای پسر
گر همه شیری فرو افتی به چاه	گر تو بی‌رهبر فرو ایی به راه

کور هرگز کی تواند رفت راست بی عصاکش کور را رفتن خطاست

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۶۴)

نسفی در تعریف انسان کامل می‌نویسد: «انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک، و اخلاق نیک و معارف، و انسان کامل آزاد آن است که او را هشت چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف و ترک و عزلت و قناعت و خمول، هر که این هشت چیز را به کمال رسانید کامل و آزاد است و بالغ و حرّ است» (نسفی، ۱۴۰۱: ۱۲).

ابن عربی در فتوحات مکیّه عنوان می‌کند که «انسان کامل هر چیزی را آن چنان که هست به چشم خویش می‌بیند و از همین رو انسان کامل را ابوعلیون (صاحب بصیرت) گفته اند» (شعرانی، ۱۳۹۰: ۴۰).

نکته قابل توجه درباره انسان کامل این است که هرچند بیشتر سالکان به این امر وقوف داشته‌اند که در هر عصری فقط یک انسان کامل می‌تواند وجود داشته باشد، با این وضع خیل مشتاقان سالکی وجود داشته‌اند که هر یک از آنان برای به دست آوردن عنوان انسان کامل تلاش زاید الوصفی کرده‌اند. درست است که به‌طور مطلق انسان کامل در هر عصر در تمام عالم یک تن بیش نیست که صوفی او را قطب وقت و صاحب عصر می‌خواند، لیکن غایت جهد همه سالکان هم وصول به درجه اوست.

نکته مهم‌تر این است که اگر نخواهیم گرفتار جو موجود در فضای مقالاتی که درباره تصوف نوشته شده، قرار بگیریم، باید بتوانیم ارزیابی دقیق‌تری از موضوع تصوف داشته باشیم، وقتی سخن از تصوف است باید پرسید کدام تصوف؟ تصوف قبل از حمله مغول که تصوف دنیاگریزی است، یا تصوف بعد از حمله مغول؟ که یک تصوف دنیاگراست. تازه تصوف دنیاگریز قبل از مغول نیز یک پارچه نیست. هر چقدر از قرون دوم و سوم دور می‌شویم، با تصوفی روبروی می‌شویم که شریعت در آن پررنگ تر است. «چنانکه در نخستین کتابهایی که بزرگان تصوف ایران تألیف کرده‌اند وارد عبارات و فرائض نشده و مباحث شریعت را بمیان نیاورده‌اند» (نفیسی، ۱۳۴۳: ۱۰۵). از سویی وقتی سخن از پیر یا سالک می‌شود، باید مشخص نمود که این نگاه متعلق به کدام طیف از گروههای متصوفه است و چون مرزبندی دقیقی بین گروههای متصوفه صورت نگرفته است، همین امر می‌تواند باعث سوءبرداشت دو طرفه درگیر ماجرا، یعنی هم خواننده اثر، و هم نویسنده آن شود. به هر روی عطار را - با توجه به مصیبت‌نامه - می‌توان جزو گروه معتدل صوفیه دانست، زیرا در کار عطار امر شریعت در برابر طریقت در سایه قرار ندارد، بلکه بسیار پررنگ ظاهر شده است. (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۹۰) از این رو نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند به دو رکن (پیر و کشش) از ارکان سه گانه سلوک (سالک، پیر و کشش) از نگاه عطار در مصیبت نامه را مورد بررسی قرار داده، نشان دهند که امر سلوک چگونه با حضور پیر، سالک و همراه شدن کشش حق با آن دو صورت می‌پذیرد.

ادبیات نظری پژوهش

پیشینه پژوهش

در مورد مقام پیران، جایگاه، ویژگی‌ها و نقش آنان در تربیت سالک در متون عرفانی ادب فارسی، پژوهش‌های بسیار ارزنده، در قالب‌های پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است که ذکر همه آنها در این مقاله ممکن نیست، ولی به برخی از این پژوهش‌ها که به موضوع مقاله حاضر نزدیک‌ترند، اشاره می‌شود:

الف- مقالات:

سیدحسین نصر (۱۳۸۱) در مقاله «سیمای پیر در ادب عرفانی فارسی»، پیر را نایب پیامبر (ص) دانسته اشاره می‌کند که به واسطه فضیلتی که در دست اوست، می‌تواند توگد معنوی را برای سالک، میسر سازد.

محمدجواد رودگر (۱۳۸۷) در مقاله «رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد» ضمن بیان ضرورت استفاده از استاد در سیر و سلوک، به معایب و محاسن این کار نیز پرداخته است.

ملک‌محمد فرخزاد و نسیم اکبرالایی (۱۳۹۲) «بررسی سیمای پیر در ادبیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»، فصلنامه پژوهشهای اعتقادی و کلامی، سال ۳، شماره ۹، صص ۱۵۹ - ۱۴۳.

منصور نیک‌پناه، ابراهیم نوری و حسین میری (۱۳۹۳) در مقاله «نمادسازی از مرید و مراد در اسرارنامه عطار نیشابوری» با بررسی نوع ارتباط مرید و مراد در اسرارنامه، به چگونگی گفت و گوی مراد با پیر پرداخته‌اند.

رضا حیدری نوری و سید علی‌محمد سجادی (۱۳۹۴) در مقاله «سیمای پیر در سلوک عارفانه عطار و مولوی»، به بررسی پیر در اندیشه عارفانه عطار و مولوی که مهمترین عنصر وصول به حقیقت محسوب می‌شود، پرداخته‌اند.

هاجر خادم، تورج عقدایی و اکرم رحمانی (۱۳۹۵)، در مقاله «پیر عشق و عشق پیر» نشان داده‌اند که چگونه سالک با بال و پر پیر قصد پرواز به آسمان‌های جان و رسیدن به دروازه حقیقت را دارد.

پروین گلی‌زاده و نسرین گبانچی (۱۳۹۸) در مقاله «واکاوی مقایسه‌ای کهن الگوی پیر دانا در سه منظومه منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه و الهی‌نامه (با بیان تقابل پیردانا با مفهوم انسان کامل در عرفان و فلسفه)» با بیان خصوصیات پیر دانا و آشکار ساختن تفاوت و شباهت آن با انسان کامل و پیر در عرفان و فلسفه جنبه‌های دانایی و هدایت‌گری پیر دانا را با توجه به ویژگی‌های کهن الگویی و روانکاوانه‌اش مشخص کرده‌اند.

محمد میری و حسن رمضانی خراسانی (۱۴۰۰) مقاله «اندازه‌گیری بایستگی وجود پیر و مرشد در طریق سیر و سلوک» را نگاشته‌اند.

ب- پایان نامه‌ها:

مهدی معظمی گودرزی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «بررسی مرید و مراد (پیر و مرشد) در عرفان اسلامی» به راهنمایی دکتر عبدالرضا مظاهری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، در ضمن بررسی رابطه مرید و مراد در عرفان اسلامی، به تعلیم گرفتن سالک از پیر دانا و سیر منازل سلوک زیر نظر پیر تا رسیدن به وصال الهی اشاره دارد.

رؤیا گل کارزاده، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «بررسی جایگاه مرید و مراد در نظام عرفانی شیخ علاء الدوله سمنانی» به راهنمایی دکتر سیدحسن طباطبایی، دانشگاه سمنان، ۱۳۹۷، ضمن بازگوکردن نظر شیخ درباره اهمیت و جایگاه مراد و مرید به شرح وظایف هر یک از آن دو در مقابل دیگری به صورت گسترده‌ای پرداخته است.

پرسش‌های پژوهش

دیدگاه عطار در مصیبت‌نامه در مورد واژه پیر و کارکردهایش چیست؟
 اساساً در تفکر عرفانی عطار، پیر از چه جایگاهی برخوردار هست؟

فرضیه‌های پژوهش

به نظر می‌رسد که در نزد عطار در مصیبت‌نامه با وقفه‌هایی که در هر مرحله سلوک برای سالک به وجود می‌آید، کسی جز پیر (کبریت احمر) توانایی ارشاد سالک از پرتگاه‌های مخوف مسیر سلوک نداشته و نخواهد داشت.

در تفکر عرفانی عطار، پیر انسان کامل کمپایی است که وجود جهان وابسته به وجود اوست. عطار، عصاکش بودن پیر را وظیفه وی در مقابل کوران (سالکان) می‌داند، بدون دستگیری پیر کار سلوک سالک هیچ‌گاه به پایان نخواهد رسید، و راز پنهان شدن آنان را، رسوایی می‌داند که از سوی آدمیان سر زده است. در کنار این کبریت‌ها احمر، گاه گاهی پیرانی نیز دیده می‌شوند که وابسته به تعلقات دنیوی‌اند، و گفتار و کرداری مطابق با واقع ندارند.

اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به شاخص بودن عطّار در عرفان و شعر فارسی و مهم بودن لزوم استفاده از پیر در سیر و سلوک و رابطه‌ی مرید و مرادی در عرفان، اهمیت موضوع قابل درک است.

در مورد اندیشه‌ها و افکار عرفانی عطار، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است، اما در مورد نوع نگاه ویژه عطار به رابطه مراد و مریدی و دخیل دانستن عامل کشش در این ارتباط، پژوهشی انجام نشده است، از این منظر، انجام پژوهش امری ضرور به نظر می‌رسد.

روش پژوهش

مقاله حاضر با استناد به منابع کتابخانه‌ای به روش تحلیلی - توصیفی تدوین شده است.

دلایل لزوم بهره‌مندی از پیر و اطاعت از اوامر او

در آثار به جای مانده از صوفیه دلایل عقلی و نقلی فراوانی برای نیاز سالک به پیر و اطاعت از اوامر او آمده است که در این جا فقط به چند مورد اشاره می‌شود: غزالی وجود پیر را برای سالک الزامی می‌داند: «راه حق یکی است و راه باطل هزار و چون تشخیص راه درست بی راهنما و دلیل ممکن نیست، باید که مرید کار خویش همگی به پیر واگذارد؛ چرا که مشایخ چیزهایی می‌دانند که با عقل به آن‌ها نمی‌توان پی برد» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۳۰). شیخ احمد جام نیز چنین نوشته است: «مردمان در مثل گویند: آری علوی داند قدر علوی. هر که را طلب بوده است، داند که مقام طلب کدام است. مرد در آن مقام فرو شود و آن جا برآید. هر که را طلب حقیقت باشد و آن طلب بر همت فرا دیدار کند، ساعتی گرد غلی برآید و ساعتی گرد ثری برآید، بر هیچ شاخ نتواند نشست و در هیچ چیز نتواند نگرست. آنگه او را آن جا پیری ناصح باید که راهدان و راهبر باشد و باز طبع و پلنگ‌همت و شیردل و راست دیده تا طالب را مقصود حاصل شود. و اگر چنین پیری نیاود، دست در دامن شریعت باید داشت تا شریعت پیر وی گردد و بار حقیقت فرا دیدار کند، که دیر رفتن و به منزل شدن، به از آن رهبری که تو را سر به وادی جهنم فرو دهد. هشیار باش که دزد بر راه است تا دانسته باشی» (جام نامقی، ۱۳۵۰: ۶۰). نسفی نیز پس از ذکر اثرگذاری مصاحبت پیر چنین نوشته است: «هر سالکی که به مقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد، از آن بود که به صحبت دانایی نرسید. هرکه هرچه یافت، از صحبت دانا یافت، باقی این همه ریاضات و مجاهدات بسیار، و این همه آداب و شرایط بی شمار از جهت آن است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد که سالک چون شایسته به صحبت دانا گشت کار سالک تمام شد» (نسفی، ۱۴۰۱: ۱۳). نسفی در ادامه، دوباره به جویندگان راه حقیقت تأکید می‌کند که بدون دستگیری پیری ادامه راه سلوک نه تنها ممکن نیست، بلکه کاری غیرممکن است. نصایح نسفی را از زاویه دیگر بشنویم: «ای درویش، اگر سالکی یک روز، بلکه یک لحظه به صحبت دانائی رسد، و مستعد و شایسته صحبت دانا باشد، بهتر از آن بود که صد سال، بلکه هزار سال به ریاضات و مجاهدات مشغول باشد، و آن یوماً عند ربک کالف سنه ممّا تعدون» (همان). از نگاه اهل تصوف امکان ندارد که کسی بی صحبت دانا به مقصد رسد و مقصود حاصل کند، اگرچه مستعد باشد و اگرچه به

ریاضات و مجاهدات بسیار مشغول بود. مولانا اعتقاد دارد که سالک نمی‌تواند به تنهایی بر ساحل مراد برسد، مگر با کمک پیر فرزانه:

پیر را بگزین که پیر این سفر هست بس پر افت و بیم و خطر
 آن رهی که بارها تو رفته‌ای بی قلاووز اندر آن اشفته‌ای
 پس رهی را که ندیده‌ستی تو هیچ هین، مرو تنها، ز رهبر سر مپیچ
 گفته ایشان، نیست ما را بی تو نور بی عصاکش چون بود احوال کور
 (مولوی، ۱۳۸۴، دفتر اول: ۲۲۸-۲۲۷)
 هر که در ره بی‌قلاووزی رود هر دو روزه راه، صد ساله شود
 (همان، ۱۲۰)
 (همان، دفتر سوم: ۳۳)

نجم الدین رازی برای احتیاج سالک به وجود شیخ به نقل ماجرای که خود شاهد آن بوده است چنین می‌پردازد: «این ضعیف در خوارزم سالکی را دید او را شیخ ابوبکر می‌گفتند، از خراسان از ولایت جام بود. از جمله مجذوبان حق بود، شیخی معین نداشته بود، اما به تصرفات جذبات حق مقامات عالی یافته بود، و از بسی عقبه‌های عظیم گذشته، و قطع مسافتها کرده. با این ضعیف در بیان مقامی از مقامات سخن می‌راند. گفت بعد از آنک چهل و پنج سال سیر کرده بودم بدین مقام رسیدم، از صعوبت احوال این مقام دو سال خون شکم پدید آمد، و بسی خون خوردم، و جان دادم از راه صورت و معنی، تا حق تعالی مرا ازین مقام عبره داد» (نجم‌رازی، ۱۳۹۱: ۲۳۳). «این ضعیف این حکایت در خدمت شیخ خویش سلطان طریقت و مقتدای حقیقت مجدالدین بغدادی رضی الله عنه باز گفت. بر لفظ مبارک او رفت که: هرگز کسی قدر مشایخ نشناسد و حق ایشان نتواند گزارد. ما را مریدان هستند که به دو سال داد سلوک این راه از مبادی طریقت تا نهایت حقیقت بداده ایم که چنان عزیزی بعد از مجاهدت چهل و پنج ساله و مجذوبی حق دو سال درین مقام می‌ماند و آن همه رنج می‌بیند» (همان: ۲۳۳-۲۳۴).

حافظ نیز لزوم بهره‌مندی سالک از پیر را چنین بیان کرده است:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
 (حافظ، ۱۳۷۱: ۴۸۸)

و یا در بیتی دیگر چنین اعلام می‌دارد:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

(همان، ۱۱۵)

علامه بحرالعلوم می‌نویسد: «به خلاف فقه جسمانی در راه فقه نفس و طب روحانی (سیر و سلوک) که راه هر کس متفاوت و مرض هر شخصی مختلف و معرفت قدر مرض غیرمقدور و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخص مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه بی‌حد و گریوه راه بی‌نهایت و دزدان پنهانی بی‌غایت و شناختن ایشان مستصعب؛ چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبّسند پس چاره‌ای از همراهی اوستاد و شیخ و مراقبت آن در همه احوال نیست» (بحرالعلوم، ۱۴۲۵: ۱۲۸). «سالک در سفر خود به جایی نمی‌رسد، مگر آن که در طریق سلوک و نحوه سفر خود آداب و رسومی را که خداوند توسط انبیا و اولیا برای سیر به طرف او مقرر کرده است عمل نماید چون سیر به حق، تعب فراوان و خطرات بسیاری دارد که بدون استمداد او از مقام ولایت و مشکوه نبوت، به جایی نمی‌رسد و کار مسافر به هلاک می‌انجامد» (آشتیانی، ۱۳۸۵: ۳۰).

کدام پیر؟

هرچند در نگاه صوفیه نظر پیر به مانند اکسیری است که باعث تغییر ماهیت سالک شده، وجود ناقابل او را به وجودی قابل تبدیل می‌کند، با همه این اوصاف برای انتخاب پیر با چشمان بسته عمل نمی‌کنند و هر پیری را شایسته اقتدا نمی‌دانند. در این باره شیخ احمد جام چنین می‌نویسد: «پیر چنان باید که باز طبع باشد نه کرکس طبع، هر پیری که کرکس طبع باشد، گرد وی نباید گردید که راه دین بر تو تباه کند و تو را در دین و شریعت چنان سرگردان کند که ندانی که کجایی، از بس ظلمت هر گونه که بشنوی چنان شوی که گویی به جز از این راه نیست» (جام نامقی، ۱۳۵۰: ۲). «منقول است که سالکی به طمع مراتب نزد شیخ آمد او را در مسجد یافت و دید که شیخ آب دهان خود را در آنجا افکند. از همانجا مراجعت نمود شیخ را مهدی نیافت» (طباطبایی نجفی، بی تا: ۱۱۸-۱۱۷). «و دیگری گاو شیار او به زمین وقفی قدم نهاد و از آنجا به زمین او مراجعت کرد. به جهت آنکه قلبی از خاک آن به زمین او داخل شده بود، محصول زمین خود را نخورد» (بحرالعلوم، بی تا: ۱۸۸). عطار در تذکره الاولیاء در شرح حال بایزید بسطامی چنین نوشته است: «نقل است که او را نشان دادند که فلان جای پیری است بزرگ. به دیدن او رفت. چون نزدیک او رسید، آن پیر آب دهن سوی قبله انداخته بود، در حال بازگشت او را نادیده. گفت: اگر او را در طریقت قدمی بودی، خلاف شریعت بر وی نرفتی» (عطار، ۱۳۸۲: ۱۶۲).

پیر شایسته کیست؟

در لابه لای متون گذشته می‌توان نشانه‌هایی از چگونگی شناخت و دست یافتن به پیر شایسته را دید، از نگاه غزالی پیری شایسته است که دارای ویژگی‌های زیر باشد: «پیر باید با کم‌خوری، کم‌حرفی، کم‌خوابی و بسیاری نماز و صدقات و روزه، نفس خود را پرورش دهد و توانایی آن را داشته باشد که زیبایی‌های اخلاقی مانند صبر، نماز، شکر، توکل، یقین، قناعت، فروتنی، علم، صداقت، حیا، وقار، سکون را در وجود مرید شکوفا کند تا یکی از انوار پیامبر (ص) شود. همچنین پیر باید پیرو شخص یا بصیرتی باشد که سلسله‌وار به سیدالمرسلین پایان پذیرد» (غزالی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴).

ای دوست شاید تو بگویی: چگونه جوینده به چنین پیری دست می‌یابد؟ و چگونه برای آغازگر راه، پیروی از شخص به پایان راه رسیده و شناسایی وی آسان خواهد بود، در حالی که برای سالک روا نیست که واصلان را با میزان نظر خویش بسنجد و نیز برای او روا نیست که از کسی به صرف ادعایش تقلید کند؟ پس با چه معیاری می‌داند که به طور مثال: فلان شخص مدّعی است و در پس ادعایش هیچ بهره‌ای نهفته نیست یا این که او شخص کامل به پایان راه رسیده‌ای است که به مرحله-ای رسیده که رواست بدو اقتدا کنند؟ قاضی همدانی در پاسخ به این سؤال چنین می‌نویسد: «بدان که این یک پرسش درباره‌ی امری است که برای فرو رونده در پاسخش فایده‌چندانی وجود ندارد، زیرا بر هر یک از جویندگان سبب‌هایی چیرگی دارند که در سرنوشت به آنان چنان چیرگی یافته‌اند که از آنها هیچ راه‌گریزی ندارد و به همان اندازه که در تقسیم روزی، بهره‌ی هر کسی معین شده است، جویندگی نیز بر او چیرگی یافته است و دست‌یابی به کسی که راهنماییش کند، نیز برایش آسان شده است» (عین القضاة، ۱۴۰۰: ۲۵۱). «ای دوست این‌جا ترا معلوم شود که نشان پیر راه رفته آن باشد که جمله‌ی افعال و اقوال مرید از ابتدا تا انتها داند و معلوم وی باشد؛ زیرا که پیر که هنوز بلوغ نیافته باشد و تمام نرسیده باشد، او نیز خود مرید و طالب باشد، پیری را نشاید. مریدی جان پیر دیدن باشد، چه پیر آیینۀ مرید است که در وی خدا را ببیند، و مرید آیینۀ پیر است که در جان او خود را ببیند، همه پیران را تمنّای ارادت مریدانست. دریغا هر که بر راه و طریق پیر رود مرید باشد مر پیر را، و هر که بر طریق ارادت خود و مرا خود رود مرید مراد خود باشد. مریدی، پیرپرستی باشد و راه ارادت خود زَنار داشتن در راه خدا و رسول او. اول مرید را در راه ارادت این باشد که گفته شد» (همان: ۲۴-۲۳). پس اگر بگویی: آیا نشانه‌ای هست که با آن مدّعی از واصل تشخیص داده شود؟ می‌گوییم: نشانه‌ها بسیارند، لیکن تعبیر کردنشان دشوار است و احاطه به همه‌شان سخت است، در نهایت سختی، امّا نشانه‌ای که جامع و مانع باشد، می‌رود که وجودش محال باشد و من از امکان آن هیچ خبری ندارم. ... پس تو باید در جستن او تلاش بورزی؛ زیرا هموست که مشکل تو را می‌گشاید و بازویت را در هر رویداد بدبختی‌آوری می‌گیرد و از هر مصیبت هراس انگیزی می‌رهاندت و از هر بلای دشواری رهایی می‌-

بخشد، و البته کسی که نچشیده باشد، نمی‌شناسد و کسی که نیازموده باشد، آزمایش دیگران سودش نمی‌دهد، و کسی که غذا نخورده باشد، با گفتگوی کسی که خورده باشد، سیر نمی‌گردد، و کسی که نیاشامیده باشد، تشنگیش با سخن کسی که آشامیده است، فروغی ننشیند» (همان: ۲۵۲). این نگاه را می‌توان در نوشته‌های معاصران نیز دید: «اهل صوفیه معتقدند کسی شایسته عنوان پیری است که خود به مرحله کمال در مراحل طریقت رسیده باشد و بتواند از خامان ره نرفته که قدم در این وادی پرخطر گذاشته‌اند، دستگیری کند و آنان را از گمراهی‌ها مصون دارد و به سر منزل مقصود هدایت کند» (مرتضوی، ۱۳۴۴: ۲۳۷). «پیران راستین مقام و مرتبه‌ای همانند پیامبران دارند، آنان باید مانند پیامبران در میان قومشان باشند. الشیخ فی قومه کالنبی فی امته» (فروزانفر، ۱۳۳۴: ۲۸۴).

اهمیت جایگاه پیر

اهمیت پیر در نزد صوفیه بدان حد است که انتخاب پیر به وسیله سالک را به اندازه انتخاب قبله در نماز دانسته‌اند. بهتر است ماجرا را از قلم هجویری بخوانیم: «بدان که نماز عبادتی است که از ابتدا تا انتها مریدان راه حق اندران یابند و مقاماتشان اندران کشف گردد: چنان که طهرات مریدان را به جای توبه بود و تعلق به پیری به جای اصابت قبله و قیام به مجاهدت نفس به جای قیام و ذکر دوام به جای قرائت و تواضع به جای رکوع و معرفت النفس به جای سجود و تشهد به جای مقام انس و سلام به جای تفرید از دنیا و بیرون آمدن از بند مقامات» (هجویری، ۱۳۹۳: ۲۹۰).

عین القضاات در سلوک سالک را تا قبل از پیوستنش به پیر به مانند مورچه‌ای می‌داند که عزم سفر کعبه را داشته باشد: «ای دوست آدمی که او را ارادت و امید آمد، در مثال به مورچه‌ای ماند که به کعبه می‌رود از خراسان چه گویی؟ هرگز مورچه به خودی به کعبه تواند رفتن؟ هی هات! که اگر هزار سال جان کند که هم هیچ نبود، اما اگر خود را بر پر کبوتری یا بازی بندد، راه بر وی آسان شود. اما کار مورچه در آن است که خود را بر پر کبوتر بندد، و چون بر بست راه او برسد، راه کبوتر مانده بود، و به یک روز به کعبه توان رسید به پر کبوتر» (عین القضاات، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۴).

عین القضاات اهمیت پیر را تا آنجا می‌داند که قاعده «من لاشیخ له، فلا دین له» (بی پیر، بی دین است)، را می‌پذیرد و بر وجوب همراهی او با مرید تأکید می‌نماید (عین القضاات، ۱۴۰۰: ۳۰). «اگر سالکی از راه زندگانی و ریاضت، به درجه ای بلند و مرتبه ای شگرف رسیده باشد، که او را پیری و مقتدایی نباشد، این طایفه او را از خود ندانند، چه گفته شیخ ماست: مَنْ لَمْ يَتَّادِبْ بَاسْتَادِ فَهُوَ بَطَالٌ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا بَلَغَ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ وَ الْمَقَامَاتِ حَتَّى يَنْكَشِفَ لَهُ مِنَ الْغَيْبِ أَشْيَاءٌ وَ لَا يَكُونُ لَهُ مَقَدِّمٌ وَ اسْتَاذٌ فَلَا يَجِيءُ التَّبَهُ مِنْهُ شَيْءٌ. وَ مدار طرقت بر پیر است که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته. و محقق و مبرهن است که بخویشتن به جایی نتوان رسید» (محمد بن منور، ۱۳۹۳: ۴۶). «بعد از درجه نبوت، هیچ درجه فاضل تر از درجه نیابت نبوت نیست. در دعوت خلق با حق بر طریق متابعت رسول صلی الله علیه و

سلم، و مراد از شیخی این نیابت است. پس درجه شیخی و تربیت، افضل درجات بود» (عزالدین کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۲۶). حدیث دیگری است منسوب به پیغمبر اکرم به این عبارت: «إِنَّ مَنْ شَرَّ عِبَادِ اللَّهِ لِعِبَادًا يَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشَّهَدَاءُ» که برای نمایاندن اهمیت اولیا که پیامبران و شهدا بر آنان غبطه می-خورند، شاهد و تکیه‌گاه خوبی است. از این روست که همه صوفیه و از جمله مولانا، در موارد متعدّد، اهمیت ولی و پیر و شیخ را متذکّر شده‌اند:

نفس چون با شیخ بیند گام تو از بن دندان شود او رام تو

خاک شو در پیش شیخ با صفا تا ز خاک تو بروید کیمیا

کان دعای شیخ نی چون هر دعاست فانی است و گفت او گفت خداست

(رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۹۲)

در نزد تمام گروه‌های متصوفه پیر یا همان کبریت احمر از ارزش و احترام وصف‌ناشدنی برخوردارند. برای نمونه: «هرچند انسان گناه آلود به تدریج پیر و فرتوت می شود و میمیرد ولی ضمیر مرد خدا همواره در عنفوان جوانی به سر می برد و اگر جسم و بدن او در خزان حیات مادی باشد روح او در بهار می زید و سرمست از حیات ابدی به اکسیر نامیرایی دست می یابد. از این رو پیر قادر است مرید خویش را، در هر سنی جوانی بخشد. دیدار پیر کامل مایه شمع، شوریدگی و نشاط بهار زندگی و جدایی از او موجب افسردگی و پژمردگی خاص سن پیری است:

پیر شدم از غمش، لیک چو تبریز را نام بری بازگشت جمله جوانی مرا»

(نصر، ۱۳۸۱: ۱۴۸)

عناوین دیگر پیر

نسفی پس از ارائه تعریفی از انسان کامل، به برشمردن اسامی مختلفی که برای انسان کامل در نظر گرفته‌اند می پردازد، و می‌نویسد: «چون انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل را اسامی بسیار است به اضافات و اعتبارات به اسامی مختلف ذکر کرده اند، و جمله راست است. ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند، و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان‌نما و آیین گیتی‌نمای و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند و عیسی گویند که مرده زنده می کند و خضر گویند که آب حیات خورده است. و سلیمان گویند که زبان مرغان می‌داند، و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد از جهت آنکه تمامت موجودات همچون یک شخص است، و انسان کامل دل آن شخص است، و موجودات بی دل نتوانند بود، پس انسان کامل همیشه در عالم باشد، دل زیادت از یکی نبود، پس انسان کامل در

عالم زیادت از یکی نباشد. در عالم دانایان بسیار باشند، اما آنکه دل عالم است یکی بیش نبود. دیگران در مراتب هر یک در مرتبه‌ای. چون آن یگانه عالم ازین عالم درگذرد، یکی دیگر به مرتبه‌ی وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد» (نسفی، ۱۴۰۱: ۱۱). مرشد به اسامی مختلف نامیده می‌شود، «از قبیل، پیر، ولی، شیخ، قطب و دلیل راه و شخصی است که تجربه و علم کافی دارد و خود به حق واصل شده است» (غنی، ۱۳۸۶: ۷۸۷). «پیر را عناوین دیگری نیز هست، نظیر، مرشد، مراد، ولی، شیخ، قطب، غوث، استاد، مقتدا، دلیل راه، خضر راه و غیره. از این عنوان‌ها واژه‌های پیر، شیخ و مرشد شایع‌ترند. ولی و قطب، غوث را می‌توان القاب خصوصی دانست ناظر کمال پیران و علو ایشان در عالم تصوف» (فرخ‌زاد، ۱۳۹۲: ۱۴۵).

عطار در مقامات چهل‌گانه مصیبت‌نامه در سی و نه مقام ویژگیهای پیر را چنین بازگو کرده است: رهبری، کاردانی، نامداری، نکته‌دانی، رجالی، نیک‌نامی، استادی، دیده‌وری، سالخوردگی، رهنمایی، مقتدایی، دستگیری، پاک‌زادی، دلپسندی، رهروی، خوش‌زبانی، تیزهوشی، بی‌نظیری، کارسازی، سرفرازی، ارجمندی، پیش‌بینی، پاک‌ذاتی، دل‌فروزی، هوشیاری، ناموری، مهربانی، بحری و بری، پیشوایی، جهانی، دوراندیشی، سوزندگی، بی‌انتهایی، محترم بودن

مقام شیخی و شرایط و صفات آن

نجم الدین رازی بیست صفت را در حد کمال برای شیخ لازم می‌داند که عبارتند از:

«۱- علم است که به قدر حاجت ضروری باید که از علم شریعت باخبر باشد. ... ۲- اعتقاد است... ، و به بدعتی آلوده نباشد تا مرید را در بدعتی نیندازد. ... ۳- عقل است، باید که با عقل دینی عقل معاش دنیاوی به کمال دارد. ... ۴- سخاوت است، باید که سخی باشد تا به مایحتاج مرید قیام تواند نمود. ... ۵- شجاعت است، باید که شجاع و دلیر و دلاور باشد. ... ۶- عفت است، باید که عقیف النفس باشد. ۷- علو همت است، باید که به دنیا التفاتی نکند آلا به قدر ضرورت. ... ۸- شفقت است، باید که بر مرید مشفق باشد. ... ۹- حلم است، باید که حلیم و بارکش باشد. ... ۱۰- عفو است، باید که عفو را کار فرماید. ... ۱۱- حسن خلق است، باید که خوشخوی باشد. ... ۱۲- ایثارست، باید که در وی ایثار باشد. ... ۱۳- کرم است، باید که در وی کرم ولایت باشد. ... ۱۴- توکل است، باید که در وی قوت توکل باشد. ... ۱۵- تسلیم است، باید که تسلیم غیب باشد. ... ۱۶- رضا به قضاست، باید که به قضای حق رضا دهد. ... ۱۷- وقار است، باید که به وقار و حرمت با مریدان زندگانی کند. ... ۱۸- سکون است، باید که در وی سکونتی باشد تمام و در کارها تعجیل ننماید. ... ۱۹- ثبات است، باید که در کارها ثابت قدم و درست عزیمت باشد. ... ۲۰- هیبت است، باید که با هیبت باشد تا مرید را از وی شکوهی و عظمتی و هیبتی در دل بود. ...

پس چون شیخ بدین کمالات و مقامات و کرامات و صفات و اخلاق موصوف و متحلی و متخلّق باشد، مرید صادق به اندک روزگار در پناه دولت ولایت او به مقصد و مقصود رسد» (نجم‌رازی، ۱۳۹۱: ۲۴۸-۲۴۴).

کرامات پیران

یکی از جمله موضوعات تنش‌آفرین بین اهل شریعت با اهل تصوّف موضوع کرامات است. عطار در مصیبت‌نامه حکایتی در مورد نظام الملک آورده است که وی در ایام کودکی با دوستانش مشغول بازی در رهگذری بوده، در بین بازی شیخ گُرکانی و یاران او از راه می‌رسند، نظام الملک برای این که همبازیهایش مزاحمتی برای شیخ و یاران او ایجاد نکرده باشند، دستور داد بازی را قطع کنند و از سر راه کنار روند. شیخ با دیدن این حرمت از نظام الملک، پیش‌بینی می‌کند که او در آینده به منصب والایی خواهد رسید. قشیری نیز سر زدن کرامات از اولیاءالله را به خاطر این که خواست حق تعالی است، جایز می‌داند؛ زیرا می‌تواند باعث تشخیص ولی صادق از ولی مدّعی باشد، «زیرا هر که اندر اسلام صادق نبود، کرامات بروی ظاهر نگردد» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۹).
حافظ فرماید:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

(حافظ، ۱۴۳: ۱۳۷۱)

کرامات در اصطلاح صوفیان، «مقصود از آن امور خارق العاده ای است که به سبب عنایت خداوندی از ناحیه صوفی کامل و واصل صادر می‌شود، چون اخبار مُعَیَّبات و اشراف بر ضمائر و شفای بیماران و رام کردن درندگان و نظایر اینها» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۵۵۷). «به اعتقاد جلال الدین همایی تا حدی امکان صدور امور و احوال غریبه را از بشر باور توان کرد، اما به این شرط که از سرحد امکان عقلی خارج نشود» (سجّادی، ۱۳۹۳: ۶۵۳).

حال باید دید که عطار چه تعریفی از کرامات در مصیبت‌نامه به دست داده است. صارمی می‌نویسد: «عطار تعریف مشخصی از کرامات به دست نمی‌دهد، اما ظاهراً آن را در همان معنایی که مراد غالب صوفیه است - یعنی خیراتی که حق - تعالی - بر دست بنده می‌داند و مایه تفضیل او بر دیگران می‌گردد - به کار می‌برد» (صارمی، ۱۳۷۳: ۵۵۹). صوفیه پس از ارائه‌ی تعریفی از معجزه و کرامات و فرق گذاشتن بین این دو پوشیده داشتن کرامات را بر پیران، اولیا، واجب می‌دانند. از جمله کرامات پیر، آگاهی آنان بر دلهاست. مشایخ چیزهایی می‌دانند که نمی‌توان آنها را با عقل دریافت.

ویژگی‌های منحصر به فرد پیر در مصیبت‌نامه عطار

هر چند به واسطه حجم زیاد مقالات درباره پیر احتیاجی به نوشتن در این زمینه احساس نمی‌شود، اما با مروری در اشعار مصیبت‌نامه با ویژگی‌های منحصر به فردی درباره پیر رو به رو می‌شویم که نکات مزبور را نمی‌توان در اشعار و آثار قبل و بعد از عطار مشاهده نمود:

۱- کوشش عاشق یا کشش معشوق؟

اگر در نزد بسیاری از متصوفه کار سالک فقط با یافتن پیر به سامان می‌شود در نزد عطار با پیدا شدن پیر، سالک نمی‌تواند مراحل سیر و سلوک را طی نموده خود را به سر منزل مقصود برساند. زیرا سالک علاوه بر رهنمایی پیر فرزانه احتیاج به کشش معشوق ازلی دارد که بدون آن کوشش سالک به جایی نخواهد رسید.

آنچه از ابیات مصیبت‌نامه برمی‌آید، عطار نه تنها کوشش صرف سالکان را برای رسیدن به مقصود و بدست آوردن مقام خلیفه الهی کافی ندانسته، بلکه همراهی پیر با سالک را هم نقطه پایانی کار تلقی نمی‌کند در ضمن حکایاتی اعلام می‌دارد که سالک برای کامل کردن کار سلوک به ضلع سومی - که علت تامة موضوع است - نیز احتیاج دارد که از آن به نام کشش - که وابسته به عنایت الهی است یاد می‌کند. به قول حافظ:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵۸)

عطار در منزل اول مصیبت‌نامه در ضمن چند حکایت موضوع کشش را که کلیدی‌ترین نکته در راه سلوک است به شیوایی هر چه تمامتر برای خواننده خود بیان می‌دارد:

پیر زالی برد پیش بوسعید	کودکی را تا بود او را مرید
ان جوان در کار مرد امد و لیک	زرد گشت و ناتوان از ضعف، نیک
برگ بی‌برگی و بی‌خویشی نداشت	طاقت خواری و درویشی نداشت
خواست مرد او شیخ را گفت: «این زمان	صوفی‌ام ناکرده، کردی ناتوان
خواستم تا صوفی گردانی‌ام	همچو خویش از خویشان برهانی‌ام
تو مرا در دام مرگ انداختی	کار من جمله ز برگ انداختی
گفت: چون صوفی نشاند بوسعید	صوفی او چون تو باشد ای مرید

لیک چون صوفی نشاند کردگار لاجرم چون بوسعید آید به کار

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۷۲-۱۷۱)

و سرانجام به روشنی اعلام می دارد که برای صوفی شدن، تلاش سالک به تنهایی فایده‌ای در بر نخواهد داشت و سالک نیازمند کشش معشوق خواهد بود. عطار در ادامه ابیات فوق ابیات زیر را سروده است:

راست ناید صوفیی هرگز به کسب خر کجا گردد به جدّ و جهد، اسب

لیک اگر دولت رسد از جای خویش یک خر عیسی بود صد اسب بیش

(همان: ۱۷۲)

۲- لطف حق

اهمیت وجودی پیر برای سالک بدان حد است که عین القضاة، «پیرپرستی را بهتر از خداپرستی می‌داند» (وفایی بصیر، ۱۴۰۱: ۱۹۷).

اگر چه در نوشته‌های متصوفه همه از سالک می‌خواهند که به دنبال پیدا کردن پیر باشد، اما عطار پیدا کردن پیر را نتیجه صرف تلاش‌های سالک نمی‌داند، بلکه دست یافتن به پیر را بیشتر نتیجه لطف حق می‌داند:

خاک عالم صد هزاران بار بیخت دُر بسی بر تخته دینار ریخت

آخر از حق دستگیری آمدش با سر غربال، پیری آمدش

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۶۳)

۳- مدام العمر نبودن نیاز به پیر

کارهای مربوط به طبابت به عطار آموخته بود که وظیفه او نسخه‌پیچی است و دردمند عشق پس از رعایت دستور طبیب به ساحل سلامت خواهد رسید و تا مادامی که به دستور طبیب رفتار کند دیگر به وجود طبیب نیازی نخواهد داشت. از این رو در مصیبت‌نامه سالک پس از طی هر منزلی به حضور پیر می‌رسد به نقل ماجرا می‌پردازد با شنیدن سخنان او و گرفتن انرژی دوباره راه خویش را پی می‌گیرد تا به منزل چهلیم می‌رسد سرانجام گوهر گم کرده خویش را پیدا می‌کند. نکته مهم در منزل چهلیم این است که سالک پس از دستیابی به گوهر گم کرده خویش دیگر به نزد پیر بر نمی‌گردد و در منزل چهلیم پیر از صحنه ناپدید می‌شود، چون دیگر به وجود پیر نیازی نیست.

جمع بین شریعت و طریقت و پُررنگی شریعت

تا قبل از غزالی تصوف کاملاً جنبه طریقت داشت و غزالی نخستین کسی است که بین شریعت و طریقت را جمع کرده است و به نوشته زرین‌کوب می‌توان گفت، عطار یک دوره احیاءالعلوم غزالی را به نظم درآورده است، از این رو اعتقادات دینی و به جا آوردن فرائض آن در تصوفی که عطار از آن سخن می‌گوید، نقش بسیار پُررنگی را ایفا می‌کند و همین اسرار بیش از اندازه عطار بر نقش پررنگ اعتقادات باعث متمایز شدن اشعار و کار سیر سلوک او از دیگران است:

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث هر که خواند غیر این گردد خبیث

مرد دین صوفیست و مقری و فقیه گر نه این خوانی منت خوانم سفیه

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۶)

و یا:

در ادامه سیر آفاقی سالک در مقاله شانزدهم نزد باد می‌رود تا برای حل مشکل معرفتی خویش راه چاره‌ای بیابد، باد اعلام می‌کند که در این راه کاری از او ساخته نیست، سالک به نزد پیر مقتدا می‌آید، پیر پس از شنیدن ماجرای سالک او را به صورت غیر مستقیم به جان یا یوسف جان راهنمایی می‌کند، اما سالک به دلایلی به جای رفتن به سوی جان به ملاقات دیگر موجودات زمینی می‌رود و این دیدارها تا پایان مجلس سی و پنجم که به دیدار پیامبر اسلام منجر می‌شود ادامه پیدا می‌کند و در اینجا است که سالک به دستور پیامبر در سیر انفسی خویش در منزل پنجم به دیدار جان می‌شتابد، سؤال این است که چرا در منزل بعد از شانزدهم سالک به دستور پیر به دیدار روح نرفته است! با توجه به پاسخ‌های فراوان بشنوید که خود عطار چه می‌گوید:

بی‌قبول او (مصطفی) نیاید کار راست (عطار، ۱۳۸۶: ۳۷۶)

۵- محمود و ایاز در نقش مراد و مرید

کار شگفت‌انگیز عطار معرفی محمود و ایاز در نقش مراد و مرید است، در هفده حکایت از حکایات مصیبت‌نامه عطار رابطه بین محمود و ایاز را بهانه قرار می‌دهد تا بتواند از این راه رابطه مرید با مراد را به بهترین شکل ممکن خود، برای خواننده اثر خویش بیان کند. هر چند برای این کار عطار دلایل زیادی را ذکر نموده، نکته قابل توجه انتخاب این دو چهره برای ایفای نقش مراد و مریدی از طرف عطار است. به هر روی عطار رابطه این دو تن را به گونه‌ای تشخیص داده که می‌تواند به بهترین شکل ممکن برای رساندن پیام عطار مفید باشد.

نتیجه‌گیری

سیر سالک، به دو صورت سیر آفاقی و سیر انفسی صورت می‌گیرد و در مصیبت‌نامه سیر آفاقی بر سیر انفسی تقدّم دارد.

در مصیبت‌نامه، مرید بدون کوچک‌ترین چون و چرایی، تسلیم اوامر پیر سرفراز است. همان‌گونه که مرده‌ای در دست غسال هیچ اراده و حرکتی از خود ندارد، مرید هم تابع محض پیر سرفراز است و اطاعت از او را متابعت از حق می‌داند؛ چون فهمی برابر با وحی پیامبران به آنها داده شده است. سالک می‌تواند در سایه‌ی کاردانی چنین پیری و کشش حق منازل طریقت را یکی بعد از دیگری طی نماید. در سلوک عقبات بی‌شماری بر سر راه سالک قرار دارد که عبور از آنها به تنهایی از عهده‌ی سالک ساخته نیست؛ از این رو در سیر آفاقی و انفسی خویش در هر مقام از مقامات چهل‌گانه پس از ملاقات با هر یک از عناصر طبیعی، روحانی، اولیاءالله و چهار وادی در درون خویش به نزد پیر آمده، به شرح ماجرای خویش می‌پردازد و از پیر طلب راه می‌کند، پیر نامور هم با همت و دم گرمی که از حق یافته، ابتدا حد هر یک از ملاقات‌شونده‌ها را برای سالک به روشنی بیان می‌دارد و سپس او را تشویق به ادامه مسیر می‌کند و او را از ماندن در مقام پیشین بر حذر می‌دارد.

نکته بسیار مهم در مصیبت‌نامه این است که سالک پس از هر منزل در حضور پیر حاضر می‌شد و شرح ماجرای خویش را با او در میان می‌گذاشت، اما در منزل چهارم اثری از پیر نیست، این امر می‌تواند به خاطر پایان یافتن برنامه سلوک او باشد، که سالک دیگر در خود احتیاجی به پیر نمی‌بیند.

از نکات عجیب در مصیبت‌نامه، استفاده از رابطه عشق مجازی محمود و ایاز برای رساندن پیام عشق معنوی بین مرید و مراد است.

منابع

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) آشتیانی، سیدجلال الدین، (۱۳۸۵)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مشهد: کتابفروشی باستان.
- ۳) اشرف‌زاده، رضا، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۴) بحرالعلوم، محمد مهدی، (۱۴۲۵ ق.)، رساله سیر و سلوک (تحفه الملوک فی السیر و السلوک)، چاپ هفتم، مشهد: نور ملکوت قرآن.
- ۵) جام نامقی، احمد، (۱۳۵۰)، انس التائین و صراط الله المبین، به تصحیح علی فاضل، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶) حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۱)، دیوان، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- ۷) رجایی بخارایی، احمد علی، (۱۳۷۵)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی.
- ۸) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، ارزش میراث صوفیه، چاپ چهاردهم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۹) سجادی، سیدجعفر، (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دهم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۰) شعرانی، عبدالوهاب، (۱۳۹۰)، طلای سرخ (گزارشی از اندیشه‌های عارف نامدار ابن عربی در فتوحات مکیه). ترجمه احمد خالدی، تهران: سروش.
- ۱۱) صارمی، سهیلا، (۱۳۷۳)، مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۲) طباطبائی النجفی، سیدمهدی، (بی تا)، رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، چاپ هشتم، مشهد: نور ملکوت قرآن.
- ۱۳) عداس، کلود، (۱۳۹۹)، در جست و جوی کبریت احمر، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۴) عطار، فریدالدین، (۱۳۸۲)، تذکره الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات زوار.

- ۱۵) _____، (۱۳۸۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۶) _____، (۱۳۸۶)، مصیبت‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۷) عین القضات همدانی، (۱۴۰۰)، تمهیدات، تصحیح، تحشیه، تعلیق از عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران: انتشارات مولی.
- ۱۸) _____ (۱۴۰۱)، زبده الحقایق، مقدمه و تصحیح از عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۹) _____ (۱۳۷۷)، نامه‌های عین القضات، تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران، سه جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲۰) غزالی، محمد، (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، به اهتمام احمد آرام، چاپ دوازدهم، تهران: گنجینه.
- ۲۱) غنی، قاسم، (۱۳۸۶)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
- ۲۲) فرخزاد، ملک‌محمد و اکبر بالایی، نسیم، (۱۳۹۲)، «بررسی سیمای پیر در ادبیات عرفانی با تکیه بر مثنوی مولوی»، فصلنامه پژوهشهای اعتقادی و کلامی، سال ۳، شماره ۹، صص ۱۵۹-۱۴۳.
- ۲۳) فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۳۴)، احادیث و قصص مثنوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴) قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۷۴)، رساله قشیریه، ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۵) عزالدین کاشانی، محمود، (۱۳۷۲)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۲۶) محمدبن منور، (۱۳۹۳)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ یازدهم، تهران: نشر آگه.
- ۲۷) مرتضوی، منوچهر، (۱۳۴۴)، مکتب حافظ، چاپ دوم، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۲۸) مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۴)، مثنوی، تصحیح محمد استعلامی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۹) نجم‌رازی، ابوبکر، (۱۳۹۱)، مرصاد العباد، به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، چاپ پانزدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۰) نسفی، عزیز الدین، (۱۴۰۱)، انسان کامل، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۳۱) وفائی بصیر، احمد، (۱۴۰۱)، عرفان نظری عین القضات همدانی، چاپ اول، تهران: انتشارات زوآر.